

چه نیازی مجاهدین را به مرتجع نامیدن کمونیستها وا میدارد؟

بیژن هیرمن پور

دی ۱۳۶۴ (دسامبر ۱۹۸۵)



<https://bijan.hirmanpour.net>

با به اصطلاح انقلاب ایدئولوژیک در سازمان مجاهدین از قرار در برخورد مجاهدین با سازمانهای انقلاب نیز «انقلابی» رخ داده است. همانطور که آقای رجوی گفته‌اند این روزها در سازمان مجاهدین همه جا صحبت از «انقلاب» است و هرکس به دیگری میرسد از او می‌پرسد که آیا دچار انقلاب شده‌ای؟ البته این «انقلاب» را نباید با انقلاب بر علیه سلطه امپریالیسم و بورژوازی وابسته و رژیم منفور جمهوری اسلامی یکسان گرفت. این انقلابی است از نوع نوین که تنها شایسته «رهبری نوین» مجاهدینمی‌باشد. هرچه زمان می‌گذرد و هرچقدر «افتتاح ایدئولوژیک» مجاهدین ابعادش بیشتر رو می‌شود، به همان نسبت نیز از جمله، ماهیت برخوردهای مفتضحانه «رهبری نوین» با جریانها و سازمانهای انقلابی و مترقی بیشتر آشکار می‌شود. با اصطلاح انقلاب ایدئولوژیک کذائی که برای سرپوش گذاشتن بر تضادهای درونی و لاپوشانی شکستها و در نتیجه تحکیم رهبری ضرورت یافت، حال در ادامه منطقی خود بوسیله‌ای برای تخطئه کمونیستها و در نتیجه «کرشمه» آمدن برای محافل ضد کمونیستی آمریکایی و اروپائی نیز تبدیل شده است و یا حداقل این استفاده را نیز برای «رهبری نوین» دربردارد آخر در مجاهدین همه چیز در حال انقلاب است حتی خود انقلاب! با این روال مجاهدین نشان می‌دهند که در واقع دچار چه افتضاح عجیبی شده‌اند.

اخیراً سازمان مجاهدین در یکی از گفتارهای رادیوئی خود در آذرماه ۶۴ تحت عنوان «تفسیر مواضع مشترک رژیم ضد بشری خمینی، سلطنت طلبان و مرتجعین چپ نما علیه صلح و سیاست صلح طلبی مجاهدین» بدون احساس کمترین شرمی مواضع هواداران چریکهای فدائی خلق را با مواضع امینی این نوکر سر سپرده آمریکا همردیف دانسته و می‌گوید: «این اقدام انقلابی (منظور ملاقات رجوی با طارق عزیز میباشد)، از طرف رژیم خمینی یعنی ضد انقلاب غالب و همچنین وامانده‌های سیاسی که جز آب به آسیاب خمینی ریختن کسب و کار دیگری نداشته و ندارند و متحدین عینی و عملی خمینی بر علیه مجاهدین و انقلاب نوین ایران هستند» با خشمی بلادرنگ اما قابل پیش بینی و کاملاً قابل فهم مواجه گردید و در ادامه مطلب ضمن «تیغ کشی» بروی سازمانهای مختلف (و یا بزبان فرهنگ دچار انقلاب شده مجاهدین «تیغ کشی» بروی «طیف رنگارنگ مرتجعین چپ نما») می‌گوید: «چندی بعد نیز جماعتی موسوم به سازمان دانشجویی ۱۹ بهمن در آمریکا هوادار چریکهای فدائی خلق نیز امام‌گونه مجاهدین را دست پرورده امپریالیستها نامید و نوشت این نوع حرکات بخصوص در حال حاضر که امپریالیستها به دنبال پروراندن آلترناتیوی نظیر رژیم خمینی و استفاده از آنها در مواقع لازم هستند برای جنبش بیش از هر چیز دیگری خطرناک است» و سپس مجاهدین در تفسیر رادیوئی فوق الذکر سؤال می‌کنند: «چرا و چگونه در مورد صلح، ضد انقلاب غالب و مغلوب و طیف رنگارنگ مرتجعین چپ نما و متحدین عینی و عملی خمینی و ضد انقلاب مغلوب بر علیه مجاهدین و انقلاب نوین مردم ایران در برابر شورای ملی مقاومت بعنوان تنها جانشین ملی و دمکراتیک رژیم خمینی همسو و هم جهت میشوند.» با این افاضات، انقلاب کرده‌هائی که از قرار معلوم آتش انقلاب ایدئولوژیک باعث از بین رفتن پرنسیبهای سیاسی آنها شده است، علیه چریکهای فدائی خلق و هواداران آنها لشکرکشی می‌کنند. برای اینکه نیت مجاهدین از این لشکرکشی آشکارتر شود لازمست به نکات زیر توجه کنیم:

نکته اول اینکه در اعلامیه مورد استناد مجاهدین بهیچوجه سازمان مجاهدین دست پرورده امپریالیستها نامیده نشده است و هرگز چنین جمله‌ای که «این نوع حرکات (ملاقات رجوی با طارق عزیز) برای جنبش

بیش از هر چیز دیگری خطرناک است»، در آن اعلامیه قید نشده است.

ثانیاً سازمان مجاهدین از مواضع چریکهای فدائی خلق و بالطبع هواداران آنها در مورد خود بخوبی آگاهند و رجوع آنها به آرشیو اعلامیه‌های هواداران چریکها در آمریکا در سه سال پیش، جز برای جستجوی جمله‌ای که بتوانند با استناد به آن به تخطئه مواضع چریکها بپردازند نبوده است. آنها خیلی خوب میدانند که مواضع ما بهیچوجه حاکی از آن نیست که سازمان مجاهدین دست پرورده امپریالیستها میباشد. حال باید پرسید چه نیازی سازمان مجاهدین را به وارونه جلوه دادن مواضع چریکها و هواداران آنها در مورد خود واداشته است؟ آنچه روشن است اینست که رهبری نوین پس از آن اقتضای ایدئولوژیک که آنها را به برداشتن قدمهای هر چه سریعتری در نزدیکی با محافل گوناگون امپریالیستی رهنمون شده است، نیازمند تکمیل «طیف رنگارنگ مرتجعین چپ نما» بوده است. در واقع رهبری نوین باید همه نیروهای درون جنبش خلق را متحدین عینی و عملی خمینی و ضد انقلاب و... بخواند تا بتواند در نزد نیروهای آن سوی جبهه یعنی همان ضد انقلابیون و مرتجعین مقبولیت بیابد. البته «نوآوریهای» از این قماش در شیوه برخورد با گروهها و سازمانهای انقلابی و مترقی در حرکت کنونی مجاهدین شگفت‌آور نیست چرا که رهبری نوین برای ماستمالی کردن اشتباهات و شکستهای خود نیازمند توجیحات زیادی است.^۱

گسست «میثاق» و جدائی بنی صدر، «شورا شکنی حزب دمکرات» و قطع همکاری با این حزب و در نتیجه تلاشی «شورا» بعنوان «تنها آلترناتیو و بدیل انقلابی ممکنه» و تبدیل آن به «شورای مقاومت مجاهدین»، پس از یک دوره مبارزات خونین برای به ثمر رساندن «قیام مسلحانه شهری» مورد نظر مجاهدین که علیرغم دادن هزاران شهید، بوقوع نییوست (اگرچه اساساً برای تحقق خواستهائی در حد خواستههای مجاهدین ضرورتی به چنین قیامی نیست)، آن پله‌هایی را تشکیل میداد که رهبری مجاهدین پس از گذار از آنها امروز به چنان درجه‌ای سقوط کرده است که برای انکار شکستهایش و اثبات خودش ملزم به انکار و نفی همه چیز و همه کس و حتی واقعیات گشته است. انگیزه و جوهر واقعی شیوه‌های زشت برخورد این سازمان در حمله به سازمانهای انقلابی و یک کاسه کردن تمام آنها با رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی قطعاً از همین شکست‌ها نشأت میگیرد. اگر کمی به گذشته بازگردیم می‌بینیم که برخورد خط دهندگان سازمان مجاهدین بخصوص بعد از اقتضای ایدئولوژیک کذائی که اساساً برای تحدید و جلوگیری از رشد بی‌ثباتی و بحران درون صفوف خودشان و بالنتیجه «شقه شدن» و «انشعاب» احتمالی بدان مبادرت ورزیدند،^۲ اساساً در جهت عدم تحمل هرگونه انتقادی پیش میرود. آنها در درون سازمان خودشان با سرکوب شدید مخالفین و استفاده از زندانها و شیوه‌هایی که تنها از رژیمهای سرکوبگر

^۱ این هشدار باید به مجاهدین و آقای رجوی داده شود که در این زمینه تا آنجا پیش نروند که همچون «بهشتی»ها و «مهندس بازرگانها» عامل اصلی شکستهای خود را کمونیستها قلمداد کنند.

^۲ شورای ملی مقاومت یا بقول مجاهدین «تنها جانشین ملی و دمکراتیک رژیم خمینی» به تدریج از هم پاشید و جریانات ریز و درشتی که صدای انفجارهای مجاهدین در تهران آنها را از خود بیخود کرده بود کم‌کم بر خود مسلط شدند و دیدند چشم اندازهائی که مجاهدین برای آنها تصویر کرده بودند، متحقق نشد و در نتیجه هر یک راه خود را پیش گرفتند و به همین دلیل بود که در یک پروسه با خروج ماسالی، اتحادیه کمونیستها، پاکدامن، بنی صدر و حزب دمکرات و شورای متحد چپ و سرانجام حزب کار ایران (توفان) این جدائی تکمیل شد. اوضاع در جهتی پیش میرفت که چیزی نمانده بود آقای ابریشمچی فریاد برآورد «رجوی تنهاست» بنابراین می‌بایست چاره‌ای اندیشید. چاره در «انقلاب ایدئولوژیک» بود که ممتابه کوششهای مرتجعانه خرده بورژواهای واهمه زده برای گریز از یک «واقعیت مخوف» شکل گرفت.

ساخته است به این امر مبادرت نمودند و در خارج سازمان نیز با یک کاسه کردن همه سازمانهای انقلابی و مترقی تحت نام «خمینی پسندانه» ی «طیف رنگارنگ مرتجعین چپ نما» به تخطئه همه پرداختند. در طول این روند و بطور مشخص، از اعلام «افتضاح ایدئولوژیک» تا انتشار نظرات سازمانها و جریانهای درون جنبش نسبت به این امر، مجاهدین نشان دادند که نه تنها تاب تحمل شنیدن کوچکترین انتقادی نسبت به عملکردها و سیاستهای اتخاذ شده از جانب خویش را ندارند، بلکه مصممند به هر صورت ممکنه سیمای منتقدین انقلابی را نیز لجن مال کنند. از این به بعد هواداران مجاهدین از یکسو و تمامی سازمانها و گروهها از سوی دیگر می‌بایست بدانند که سازمان مجاهدین و سیاستهایش مرکز عالم و یا به قول خودشان «صورت مسئله انقلاب ایران» بوده و معیار انقلابی و ضد انقلابی بودن سایرین نیز نه موضع گیری و عمل آنها نسبت به رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی و نظام امپریالیستی موجود، بلکه شیوه نگرش این جریانات به مجاهدین میباشد. هر آنکس که به سیاستهای سازمان مجاهدین تمکین نموده و بر آنها صحه بگذارد در جبهه ضد رژیم و در صفوف «انقلاب نوین» جای دارد و در غیر اینصورت با عنوان پرطمطراق «اضداد مجاهدین» در «جبهه نامتحد ارتجاع و ضد انقلاب» قرار می‌گیرد و «متحدین عینی ارتجاع حاکم» و «پشت جبهه رژیم خون آشام خمینی» تلقی میشود. بدین ترتیب معلوم میشود که بر اساس معیارهای این باصطلاح «صورت مسئله انقلاب ایران» به جز چند «شخصیت» خرده ریز و دست پرورده خودشان امروزه هیچ جریانی جز مجاهدین در صف انقلاب جانی ندارد!!! و بدینگونه است که سازمان مجاهدین و «رهبری نوین» آن با صرف مقادیر معتدابهی بی‌پرنسیبی به همگان نشان میدهد که این «تنها آلترناتیو و بدیل انقلابی ممکنه بعد از خمینی» بر بستر چنان برنامه‌ای برای حکومت آینده‌اش و اتخاذ چنین شیوه‌هایی برای کسب قدرت از «بالا» برای پر نمودن «خلأ قدرت» و همچنین اعمال اینگونه شیوه‌های برخورد با سایر سازمانها و گروههای انقلابی - تازه در شرایطی که هنوز بقدرت نرسیده‌اند - اگر روزی و روزگاری بر اثر تغییرات و تحولات احتمالی، اهرمهای قدرت و حکومت آینده احتمالاً به آنها «تفویض» شود فردا با مخالفین خویش با چه درجه‌ای از «قاطعیت» و چگونه برخورد خواهند کرد. روشن است که با این اوصاف «تضمین آزادی برای کلیه» آحاد ملت آنهم تا مرز «قیام مسلحانه» در جمهوری دمکراتیک اسلامی مجاهدین چه مفهوم عملی خواهد داشت. در حقیقت جائیکه امروز نزدیکی هر چه بیشتر مجاهدین تحت «رهبری نوین» با محافل گوناگون امپریالیستی چنین نتیجه‌ای ببار آورده است، روشن است که فردا با «تفویض» احتمالی قدرت از طرف امپریالیسم به آنها چه بر سر توده‌ها و نیروهای انقلابی خواهد آمد. کمی تعمق در این مسئله که طراحان معیار جدید انقلاب و ضد انقلاب در فرهنگ کنونی مجاهدین، بر پایه چه استدلالی و با اتکاء به کدامین مبانی به لجن مالی تصویر انقلاب و جریانات انقلابی پرداخته‌اند نیز خالی از لطف نیست. امروزه تمام بلندگوهای رنگارنگ تبلیغاتی مجاهدین از نشریه گرفته [تا] رادیو، مواضع و نظرات مطرح شده سازمانهای انقلابی را نسبت به عملکردهای سازمان مجاهدین در رابطه با حداقل دو مسئله - مسئله جنگ ایران و عراق و باصطلاح صلح طلبی مجاهدین و «انقلاب ایدئولوژیک» - را مقیاس سنجش‌های خاص خود قرار داده و با حرارت به کوبیدن و نفی تمامی آنها مشغولند. آنها بریده‌هایی از مجموعه نظرات و دیدگاهها و انتقادات جریانات انقلابی را جدا ساخته و با قرار دادن این مواضع و نظرات در کنار نظرات دارودسته سلطنت طلبان از یک طرف و چیدن چند سطر از خزعبلات نشریات و جراید رژیم ضد خلقی از طرف دیگر و با یک جمع‌بندی ابلهانه و مقایسه سطحی بعضی تشابهات

صوری فیمابین به نادرست‌ترین وجهی نتیجه می‌گیرند که: تمامی این «مرتجعین چپ نما و مدعیان دروغین رهائی طبقه کارگر» و «چپهای وطنی»، «اضداد مجاهدین و انقلاب نوین» بوده و در «جبهه نامتحد ارتجاع و ضدانقلاب» قرار داشته و «متحدین ارتجاع حاکم» و «پشت جبهه رژیم خون آشام خمینی» میباشند و یا «جزء وامانده‌های سیاسی هستند که جز آب به آسیاب خمینی ریختن کسب و کار دیگری نداشته و ندارند و متحدین عملی خمینی بر علیه مجاهدین و انقلاب نوین ایران هستند».

مشاهده می‌کنید! این تمام درک و شیوه برخورد جدید «رهبری انقلاب نوین» با مسائل انقلاب و سازمانهای درون این صف است. بدیهیست که این شیوه برخورد در شکل و محتوای خود چیزی جز کوشش برای لجن مال کردن چهره انقلابیون و فرهنگ انقلابی و به عبارت دقیقتر و به زبان مرسوم خود آقابان جز یک مشت اراجیف رذیلانه و «ضد انقلابی» بیشتر نبوده و نیست که تنها نتیجه عملیش مخدوش کردن صف انقلاب و ضد انقلاب میباشد.

ما خود را از توضیح چگونگی برخورد با مسائل و اختلافات طبیعی موجود در بین نیروهای درون جنبش و ذکر اصول اولیه و انقلابی حاکم بر روابط بین سازمانهای مترقی برای مجاهدین بی‌نیاز می‌بینیم و فکر می‌کنیم مجاهدین بر این اصول و سنتهای انقلابی که حاکم بر تمامی جنبشهای انقلابی خلقها در سطح جهان میباشد بخوبی آگاهند و اتفاقاً در زیر پا گذاشتن این اصول آگاهانه عمل می‌کنند. با این حال ما برآنیم که مجاهدین را از تمسک به شیوه‌های غیر انقلابی برخورد برحذر داریم و به آنها یادآوری کنیم که نه شاه که دائماً از «اتحاد نامقدس سرخ و سیاه» دم میزد و فریبکارانه در تبلیغاتش کمونیستها را در کنار مرتجعین قرار میداد و نه خمینی که چریکهای فدائی خلق را «نوکر آمریکا و ضد انقلابی» قلمداد کرد در این تبلیغات ریاکارانه خود به جایی نرسیدند. توده‌های آگاه خلقهای ایران همه آن خزعبلات را شنیدند ولی هرگز مهرشان به چریکها کم نشد که زیادتر نیز گردید. بنابراین مجاهدین نباید پا در جای پای آن مرتجعین بگذارند و بهتر است بیش از این در جاده‌ای قدم نگذارند که حاصلی جز رسوائی در بر ندارد. کافی است ما نیز لحظه‌ای تمام پرنسیپهای انقلابیمان را به کنار بگذاریم و بخواییم به شیوه سفسطه جویانه شما استدلال کرده و قضاوت کنیم، مطمئن باشید که حرفهای بیشتری و با زمینه‌ای مادی‌تر خواهیم داشت که به اصطلاح نشان دهد شما متحدین عینی و عملی خمینی و ضد انقلاب مغلوب و غالب و... هستید، بدون آنکه در این راه احتیاج داشته باشیم به دروغهایی که ادبیات کنونی مجاهد در محقق نشان دادن «تمام گذشته و حال پر افتخار» مجاهدین مشحون از آنهاست، توسل بجوئیم.^۲ بله شاه و خمینی بعنوان سگان زنجیری امپریالیسم از آنجا که به درجه قاطعیت و عزم آهنین چریکهای فدائی خلق در سرنگونی نظام منحط سرمایه‌داری وابسته ایران آگاه بودند، ما را ضد انقلاب خوانده‌اند. پس اگر مجاهدین نیز چریکهای فدائی خلق را ضد انقلاب می‌خوانند، طبق استدلالات خودشان باید پذیرفت، بی‌هیچ تعارفی شما نیز در کنار شاه و خمینی قرار گرفته‌اید و بزبان خودتان اکنون متحد بالقوه و بالفعل و... و هم

^۲ مهندس بازرگان در کتاب «انقلاب در دو حرکت» میگوید: «از جمله گناهایی که برای دولت موقت و نخست وزیر آن می‌شمرند اصرار بر عنوان جمهوری دموکراتیک اسلامی بجای جمهوری اسلامی، علیرغم نظریه امام بود. حقیقت قضیه این است که اصطلاح جمهوری دموکراتیک اسلامی، قبل از آنکه در رفراندوم سال ۵۸ مطرح شود و امام اعلام نظر نسبت به تعبیر ساده «جمهوری اسلامی» با قید «نه یک کلمه بیشتر و نه یک کلمه کمتر» بنمایند، در اساننامه مصوب شورای انقلاب آمده بود و مرحوم دکتر بهشتی علاقمند و مدافع آن بود.»

داستان خمینی شده‌اید و اگر به این سیاق (باز تأکید می‌کنیم به سیاق مجاهدین و طبق استدلالات آنها بخواهیم پیش برویم آیا نمی‌توان گفت که مجاهدین با دادن شعار «جمهوری دموکراتیک اسلامی» سالهاست نه در کنار مهندس بازرگان‌ها و بهشتی‌ها که در درون صف آنها قرار می‌گیرند، و نه متحد بالقوه آنها که جزئی از آنها باید تلقی شوند.^۴ اگر مجاهدین به خود جرأت میدهند با توسل به سفسطه و با عوامفریبی کودکانه به هتاک و فحاشی در مورد نیروهای انقلابی دست بزنند و به نیروئی مثل چریکهای فدائی خلق و هواداران صادقشان «لاطائلاتی» نظیر «وامانده سیاسی»، «پشت جبهه رژیم خون آشام خمینی»، «متحدین عینی ارتجاع حاکم و...» نسبت دهند (!؟)، تنها، «نبوغ» خود را در زیر پا نهادن تمام پرستیژها و سنن انقلابی به اثبات می‌رسانند و در عین حال نشان میدهند که تا چه حد از مجاهدین اولیه فاصله گرفته و چگونه دستاوردهای حرکت آن قهرمانان را که در فضای اختناق و سرکوب آریامهری با خون خود پایه‌های رشد سازمان مجاهدین را بنا نهادند، لگد مال می‌کنند. اگر شاه این سگ زنجیری امپریالیسم در دستگاه‌های تبلیغاتی مرتباً از «اتحاد نامقدس سرخ و سیاه» دم میزد و در همان زمان مجاهدین قهرمانی چون حنیف نژادها و رضائی‌ها اعلام میکردند که مارکسیسمی را که علیه ستم و استثمار مبارزه می‌کند به اسلام آریامهری ترجیح میدهند و در آن زمان مجاهدین خلق با بیان این واقعیت که «مسلمان انقلابی با همان گلوله‌ای بشهادت میرسد که مارکسیست انقلابی» و «چوبه تیرباران از خون همه شهیدان انقلابی خلق چه مسلمان و چه مارکسیست و... رنگین است» و «زیرا هر دو آنها با یک شمشیر روبرو هستند - ضد انقلاب...»، «گوهر یک وحدت واقعی در صفوف انقلاب را تحکیم میکردند و اذعان می‌داشتند که این وحدتی است در میدان نبرد» (سخنانی از بیانیه سازمان مجاهدین خلق سال ۵۲)، ولی امروز «رهبری نوین» «انقلاب نوین»، یعنی آقای رجوی و همدستانش، با وقاحت تمام نه تنها جلدانی همچون بنی صدر و کندی و ملک حسین را به انقلابیون راستین ترجیح میدهند، بلکه همین انقلابیون را به اسم «مرتجعان چپ نما» و «متحد عملی رژیم خمینی» می‌خوانند و به این ترتیب نشان میدهند که نه تنها دیگر به «گوهر یک وحدت واقعی در صفوف انقلاب» اعتقادی ندارند بلکه وحدت مورد نظر آنها نه با انقلابیون که با جلدان خلقها و در «میدان دیپلماسی» و زد و بند از «بالا» قابل تحقق است.

آیا براستی «رهبری نوین» برای سرپوش گذاشتن به «اتحادهای» خود با ضد انقلابیون، جلدانی چون کندی‌ها و ملک حسین‌ها و بنا به الزامات چنین اتحادهایی نیست که امروز هر آن نیروئی را که در صف انقلاب قرار دارد ضد انقلابی و متحد عینی و ضد انقلاب غالب و مغلوب میخواند؟

^۴ آقای ابریشمچی در سلسله سخنرانیهای خود راجع به «انقلاب ایدئولوژیک» برای هواداران مجاهدین در فرانسه اینطور وا نمود می‌سازد که گویا این مجاهدین بودند که «طلسم دعاوی مربوط به ضد امپریالیست بودن» و «دگم خمینی» را شکستند!! یا میگوید: «دچار آن شوونیسم مبتدلی که مدعیان کاذب میهن پرستی در باتلاق آن فرو میروند و داد و بیداد راه میاندازند و عربده مضحک عرب و عجم و عراق و ایران را سر میدهند و سپس در همین راستا همدست خمینی میشوند و ایران و ایرانی را بر باد میدهند نشده‌ایم». (تأکید از ماست)